

باب چهارم: لوح مبارک در جواب سائل از بسط الحقیقة قوله تعالى :

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

"و ما سئل السائل فی قول الحكماء بسط الحقیقة كل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم يكن الا الوجود و کمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الواجد و هذا كل لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جز و الحاصل ان البسيط الحقیقة لما كان بسیطا من جميع الجهات انه واجد و مستجمع بجميع الكمالات لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیة شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکماء گفته اند بسط الحقیقة كل الاشياء و ليس بشيء من الاشياء و فی مقام آخر ان انوار بسط الحقیقة ترى فی كل الاشياء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در كل اشياء آیات احديه را مشاهده مینمایند چه که جميع اشياء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشياء در امکنه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب فی کمال القوة و الشدة لو يجوز ينحل بوجودات غیر متناهیة ولكن لا يجوز فما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که كل را بلا نفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که كل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود كل شيء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند كان الله و لم يكن معه شيء و الان يكون بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشياء موجود بوده و هستند

مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجه که حق است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نا متناهی شده تعالی تعالی من ان ینحل بشیء او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدسا عن دونه و منزها عما سواه نشهد انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لا یدرک است در این مقام کان و یکون مقدسا عن الازکار و الاسماء و منزها عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الازکار کلها و مقر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود ولکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در اینمقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخبیر .

و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت بر خاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکماء فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هر مس نیز گفته اند در هر لسان باسمى موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه

و کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هر مسیه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکماء از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا و الذین اقرؤا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتقاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نوراء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ماخرج من افواهم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من اقرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را نداء میفرماید ابا اصغاء ننموده چه اگر اصغاء شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق

اسم قیوم محروم مانده اند الامر بيد الله يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عن من يشاء ما اراد انه لهو المحمود فى امره و المطاع فى حكمه لا اله الا هو العليم الحكيم "

در این ایام در یکی از الواح نازل :

"کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العليم الخبير لعمرى انه يبلغک الى مقام لا ترى فى العالم الا تجلى حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقندر العزیز القدير هذا يوم ينبغى لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء يدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لیبیک یا محبوب العالمین قل یا ایها السائل لو یأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فى الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیما علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من لدن قوی امین یا ایها السائل قد ذکر ذکرک لدى الوجه فى هذا السجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح الذی من افقه لاحت شمس الطاف ربک العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها انها خیر لک ان کنت من العارفين نسئل الله ان یؤیدک علی امره و ذکره و یقدر لک ما هو خیر لک فى الدنيا و الاخره انه مجیب دعوة السائلین و ارحم الراحمین یا ایها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع البقاء توجه الی الافق الاعلی قل یا فاطر السماء و مالک الاسماء اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب لقائک علی خلقک و اشرفت شمس عنایتک علی من فى ملکک ان تجعلنى مستقیما علی حبک و منقطعا عن سوائک و قائما علی خدمتک و ناظرا الی وجهک و ناطقا بثنائک ای رب ایدنى فى ایام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السبحات بفضلک و عنایتک و احرق الحجبات

بنار محبتک ای رب انت القوی و انا الضعیف و انت الغنی و انا الفقیر اسئلك ببحر
عنایتک ان لا تجعلنی محروما من فضلک و مواهبک یشهد کل الاشیاء بعظمتک و
اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثم اکتب لی ما
کتبتہ لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هواء ارادتک
و نطقوا بثنائک بین بریتک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الکریم "